

جغرافیای سیاسی پوپولیسم

دنی کوا - کیشور ماهوبانی

رأی مثبت به برگزیت و انتخاب دونالد ترامپ به ریاست جمهوری آمریکا موفقیت چشمگیری برای کارزارهای پوپولیستی بود. اکثر تحلیلگران موفقیت پوپولیسم را به اثرات منفی ناشی از جهانی شدن اقتصاد ربط می دهند، اما به نظر دو اقتصاددان و سیاست‌شناس آسیایی علت این پدیده دگرگونی در جغرافیای سیاسی است.

سؤال مهمی که اینک در کشورهای آسیایی مطرح است این است که از پیروزی دونالد ترامپ در آمریکا و همه‌پرسی برگزیت در بریتانیا، که رأی‌دهندگان در آن جدایی بریتانیا از اتحادیه‌ی اروپا را انتخاب کردند، چه درسی باید گرفت؟ متأسفانه توجهات به سمتی نیست که باید باشد: تحولات ژئوپلیتیک یا جغرافیای سیاسی.

در عوض، عمدتاً تحلیل‌هایی شایع شده‌اند که اقتصادی هستند: جهانی شدن و افزایش رفاه عمومی همچنین باعث نقل مکان صنایع و نیروهای کار و در نتیجه افزایش نابرابری درآمدها می‌شود؛ این شرایط رأی‌دهندگان مشوشی به بار می‌آورد که تصمیم می‌گیرند به ترامپ و برگزیت رأی دهند. تحلیل دیگری هم از این ماجرا هست، به این شکل: پیشرفت‌ها در زمینه‌ی فن‌آوری، بیش از جهانی‌سازی، نابرابری‌های اقتصادی را تشدید کرده است و صحنه را برای شکست‌های سیاسی در کشورهای توسعه‌یافته آراسته است.

در هریک از این دو حالت، سیاست‌گذاران در کشورهای در حال توسعه «نابرابری» را مشکل اصلی دانسته‌اند، و دست به دست هم داده‌اند تا [تحرك اجتماعي](#) را بهبود بخشند، مبادا که جهانی شدن و فن‌آوری‌های نوین جایگزین طبقه‌ی متوسط و کارگر جوامع‌شان شود و راه را برای ظهور ترامپ‌ها و برگزیت‌ها هموار کند. نسخه‌ی سیاست در کشورهای آسیایی واضح است: مراقب توده‌های محروم باشید، و برای کارگران بی‌کارشده برنامه‌های بازآموزی و فرصت‌های شغلی جدید مهیا کنید.

مسلم است که تمامی جوامع باید مراقب حال کم‌درآمدترین اعضای خود باشند و تحرك اجتماعي را به حداکثر برسانند، و همزمان افراد کارآفرین و اهل رقابت اقتصادی را از مزایایی برخوردار کنند تا در رشد جامعه بیشتر سهیم شوند. اما تمرکز بر چنین خط‌مشی‌هایی تأثیری بر طغیان‌های ناشی از خیزش پوپولیسم ندارد، چرا که «نابرابری» علت بنیادین آن نیست. علت اصلی این احساس است که زمام امور را از دست داده‌ایم.

حتی اگر کشورها اختلاف زیاد بین درآمد خانوارها و انباشت ثروت را از بین می‌بردند و تحرک اجتماعی را برای همه‌ی شهروندان‌شان تضمین می‌کردند، این نیروهایی که در گوشه و کنار دنیا احساس نارضایتی مردم را تشدید می‌کنند همچنان وجود می‌داشتند. آمریکا را در نظر بگیرید، جایی که «نمونه‌ی بارز» این روایت نابرابری اجتماعی یک کارگر سفیدپوست میان سال از طبقه‌ی متوسط جامعه با تحصیلاتی اندک است که از کار بی‌کار شده است. بسیاری از مردم معتقد اند که این گروه از رأی‌دهندگان باعث پیروزی ترامپ شده‌اند؛ اما این «نمونه‌های بارز» مؤثرترین عامل در پیروزی ترامپ نبوده‌اند.

مطابق [نظرسنجی](#) ای که از افراد در حین خروج از شعب اخذ رأی صورت گرفته، ترامپ موفق به جلب رأی 53 درصد مردان سفیدپوست دارای تحصیلات دانشگاهی و 52 درصد از آرای زنان سفیدپوست شده است (تنها 43 درصد گروه اخیر از هیلاری کلینتون حمایت کردند)؛ ترامپ آرای 47 درصد از آمریکایی‌های سفیدپوست 18 تا 29 ساله را به خود اختصاص داد و کلینتون 43 درصد از آرای آن‌ها را: ترامپ در مجموع کلینتون را با درصد 48 به 45 بین سفیدپوستان دارای تحصیلات دانشگاهی شکست داد. این حامیان ترامپ انطباقی با کلیشه‌های مطرح شده در تحلیل اقتصادی ندارند.

در عین حال بیش از نیمی از 36 درصد از آمریکایی‌هایی که درآمد سالانه‌شان کمتر از پنجاه هزار دلار است به کلینتون رأی دادند و از 64 درصد باقی‌مانده هم 49 درصد ترامپ و 47 درصد کلینتون را برگزیدند. بنابراین، افراد کم‌درآمد بیشتر مایل به کلینتون بوده‌اند و افراد پردرآمد خواهان ترامپ. برخلاف تحلیل رایج و عامه‌پسند، ترامپ پیروزی خود را مرهون قشری نیست که بیش از همه نگران سقوط نردبان اقتصاد هستند.

داستان مشابهی در بریتانیا و جریان همه‌پرسی برگزیت اتفاق افتاد، وقتی که صف حامیان «جدایی» ادعا کرد که مقررات دست‌وپاگیر اتحادیه‌ی اروپا به همراه هزینه‌های کمرشکن حق عضویت در آن اتحادیه اقتصاد بریتانیا را عقب نگه می‌دارد. سخت است که قبول کنیم این حرکت برنامه‌ای است که می‌خواهد با نابرابری و محرومیت مبارزه کند، مخصوصاً حالا که دارد معلوم می‌شود تجار ثروت‌مند [بیشترین حمایت مالی](#) را از این جدایی کرده‌اند.

علاوه بر این، احساسات مردم عادی که به این جدایی یاری رساندند ریشه در «نابرابری» نداشت: افراد کم‌درآمد و انواده خشم خود را بر سر دیگر افراد کم‌درآمد و انواده خالی کردند - به ویژه مهاجران - و نه ثروت‌مندان. دفتر شهرداری لندن گزارش داده است که نرخ جرایم ناشی از نفرت طی شش هفته‌ی بعد از همه‌پرسی نسبت به شش هفته قبل از آن 64 درصد افزایش داشته است. نابرابری درآمدها شاید بخشی از دغدغه‌های صف موافقان جدایی از اتحادیه‌ی اروپا بوده باشد، اما مهم‌ترین مسئله در ذهن رأی‌دهندگان به آن نبوده است.

چیزی که حامیان ترامپ و برگزیت را به هم پیوند می‌دهد خشم آن‌ها از محرومیت از مزایای جهانی شدن نیست، بلکه یک احساس مشترک ناخشنودی از این است که دیگر بر سرنوشت خود حاکم نیستند. افزایش نابرابری درآمدها می‌تواند به این ناخشنودی دامن بزند؛ اما عوامل دیگری هم هستند که می‌توانند مؤثر بوده باشند، و علت تشویش

مردم را در تمام سطوح درآمد تبیین کنند. در واقع، بسیاری از مردم در اروپای شرقی و دوران پیش از جنگ و در زمان تجربه‌ی سوسیالیسم افراطی احساس نوعی بی‌اختیاری می‌کردند، همان‌طور که بسیاری از چینی‌ها در هنگام انقلاب فرهنگی چنین احساسی کردند، در حالی که این جوامع از لحاظ نابرابری درآمدها اختلاف نامحسوسی داشتند.

به‌گونه‌ای متناقض، حامیان برگزیت و ترامپ حتماً اثرات جهانی شدن را احساس می‌کرده‌اند، چرا که برآیند نابرابری‌ها رو به کاهش بوده است. بزرگ‌ترین ثمره‌ی جهانی شدن این بود که میلیون‌ها نفر از مردم در کشورهایی با اقتصادهای نوظهور را از فقر خارج کرد. در طول دهه‌ی 1990، مجموع تولید ناخالص داخلی در کل کشورهای در حال توسعه (با توجه به نرخ مبادلات ارزی در بازار) به زحمت به یک‌سوم مجموع تولید ناخالص داخلی در کل کشورهای گروه هفت (هفت کشور صنعتی) می‌رسید. در سال 2016، این فاصله اصولاً از بین رفته است. این کاهش اختلاف سطح درآمد در میان کشورهای دنیا، و نه افزایش اختلاف سطح درآمد در تک تک کشورها، است که فشار بی‌سابقه‌ای بر نظم جهانی وارد می‌کند. ناهمسانی روزافزونی هست بین چیزی که کشورهای غربی می‌توانند فراهم کنند با چیزی که کشورهای در حال توسعه می‌خواهند. قدرت آمریکا و کشورهای اروپایی که جهان را اداره می‌کردند در حال محو شدن است، و احساس از دست دادن زمام امور را هم نخبگان سیاسی و هم شهروندان عادی احساس می‌کنند.

کارزار ترامپ و برگزیت با ایجاد امیدواری نسبت به احتمال بازپس‌گیری قدرت از سوی کشورهای غربی در نظم جهانی موجود که با شتاب فراوان در حال تغییر است، رأی‌دهندگان را به سوی خود کشیدند. اما با سر بر آوردن ژئوپلیتیک اقتصادهای در حال ظهور، به خصوص در آسیا، این نظم جدید باید یک موازنه‌ی جدیدی بیابد، وگرنه بی‌ثباتی جهانی همچنان ادامه خواهد داشت. از بین بردن اختلاف درآمدها می‌تواند به حال افراد کم‌درآمد مفید باشد، اما این چیزی از تشویش مردم در کشورهای توسعه‌یافته نخواهد کاست.

برگردان: شهاب بیضایی

دنی کوا استاد اقتصاد در در دانشگاه ملی سنگاپور، و کیشور ماهوبانی رئیس دانشکده‌ی سیاست‌گذاری عمومی در این دانشگاه است. آن‌چه خواندید برگردان این نوشته‌ی آن‌ها است:

Danny Quah and Kishore Mahbubani, '[The Geopolitics of Populism](#),' *Project Syndicate*, 9 December 2016.